

فآرامی‌ها و زنان فرانسوی

نوشته اوسیپ ماندلشتام
ترجمه - گلریز - صالح

زمان تظاهرات دانشجویان در شهر قازان^(۱) در نزدیکی کلیسای جامع همیشه از پیش مشخص بود. در هر خانواده دانشجویی وجود داشت که دیگران را از این امر مطلع می‌کرد. به همین دلیل همواره توده عظیمی از مردم به آنجا روی می‌آوردند تا البته با رعایت فاصله مناسب نظاره‌گر این ناآرامی باشند: کودکان همراه مادران و پرستاران خود و دیگر اعضای فامیل که نتوانسته بودند عضو سرکش خانواده را از شرکت در این تظاهرات باز دارند از جمله این افراد بودند. کارمندان مسن و از کار افتاده و خلاصه تمام افراد بیکار به آنجا می‌رفتند.

روز موعود در پیاده‌روهای نیوسکی^(۲) از سادوارا^(۳) تا پل انیت شکوو^(۴) جمعیت بسیار زیادی موج می‌زد. این توده پر سر و صدا از نزدیک شدن به کلیسای جامع قازان اجتناب می‌کرد. پلیس در بعضی مناطق مستقر شده بود. کلیسای کاترینا که متعلق به طرفداران مذهب کاتولیک بود یکی از این اماکن بود. میدان شهر قازان تقریباً خالی از جمعیت بود. فقط دسته‌های کوچکی از دانشجویان و کارگران در رفت و آمد بودند - با اشاره انگشت به طرف آخرین گروه ناگهان از طرف میدان فریادی باز دارنده به گوش رسید که بلند و بلندتر شد. تقریباً صدایی شبیه او - او -

1 - Kasan

2 - Newskij

3 - Sadowaja

4 - Anitschkow

او یا ای - ای - ای که کم کم مبدل به فریادی تهدیدآمیز شد. فریادی که مرتب نزدیک و نزدیکتر می‌شود. در این هنگام جمعیت به یک باره به عقب رفت. پلیس‌های سواره جمعیت را پس راندند. شنیدن نام قزاق‌ها! قزاق‌ها! خیلی سریع‌تر از خود آنها که ناگهان سرسریده بودند در بین مردم همچون برق دهان به دهان گشت. تشکیل دهندگان اصلی تظاهرات محاصره و به سمت میدان میسائیل^(۱) گسیل داده شدند. به یکباره نیوسکی آن چنان خالی از جمعیت شد که گویی همه چیز به سرعت در آن محو شده است. دیدن این توده به هم فشرده و ویژه اولین تجربه روشن و آگاهانه من است. در آن زمان یعنی سال ۱۸۹۴ من دقیقاً سه سال داشتم. پدر و مادرم من را از پاولومنک^(۲) به پترزبورگ^(۳) برده بودند تا شاهد مراسم خاکسپاری الکساندر سوم^(۴) باشند. در نیوسکی یک جایی روبروی نیکولایفسکایا^(۵) اطاقی میله در طبقه سوم یک خانه اجاره کرده بودیم. درست شب قبل من از لبه پنجره بالا رفتم و از آنجا به خیابان نگاه کردم که مالمال از جمعیت بود، پرسیدم: پس آنها چه وقت حرکت می‌کنند؟ به من گفته شد «فردا». اینکه تمام این مردم سراسر شب را در خیابان به سر خواهند بود، باعث شگفتی‌ام بود، حتی در نخستین برخورد با مرگ آن را به صورتی کاملاً غیرطبیعی با جلال و شکوه یافتیم. یکبار همراه مادر و پرستارم از برابر ساختمان قهوه‌یی رنگ سفارت ایتالیا در کنار ساحل مویکا رد می‌شدیم که ناگهان درهای سفارت باز شد و اجازه دادند که همه بدون امتناع وارد شوند. هوای آنجا آغشته به بوی صمغ و کندر بود. بوی شیرین و مطبوعی در فضا استشمام می‌شد. مخمل سیاهی در ورودی و دیوارها را پوشانده بود. همه جا پر زرق و برق بود. گیاهان مناطق حاره نیز در گوشه و کنار به چشم می‌خورد. در آن بالا جسد مومیایی شده سفیر ایتالیا قرار داشت. این چیزها چه ربطی به من داشت؟ نمی‌دانم، ولیکن تاثیر قوی و روشن آن حتی تا امروز به صورت ارزشمندی در خاطرم به جای مانده است. زندگی روزمره در شهر به صورت کسالت آوری ادامه داشت. هر روز حدود ساعت پنج بعدازظهر به قدم زدن در مورسکایا^(۶) می‌گذشت - از گروچووا^(۷) تا تاق نمای ستاد ارتش. ساکنین شهر از افراد متشخص و آراسته تا دیگر مردم به آرامی در پیاده‌روها در رفت و آمد بودند، در حالی که در مقابل یکدیگر سر خم می‌کردند و لبخند می‌زدند؛ هیچان

1 - Michail

2 - Pawlowsk

3 - Petersburg

4 - Alexander III

الکساندر سوم تزار روسیه (۱۸۹۴ - ۱۸۴۵) و از متحدین فرانسه بود.

5 - Nikolajewskaja

6 - Morskaga

7 - Gorochowaja

دیدار، گفتگو به زبان فرانسه و انگلیسی، ویتترین پرزرق و برق یک مغازه انگلیسی یا کلوپ سواری از این یکتواختی می‌کاست. پرستاران و معلمین جوان فرانسوی هم کودکانی را که به آنها سپرده بودند به این محل می‌بردند. فقط به این دلیل که آهی از دل برآورد و مورسکایا را با شانه لیزه^(۱) مقایسه کنند. برای من آنقدر پرستاران جوراجور فرانسوی استخدام کردند که در نهایت تمام ویژگی‌های آنها در هم آمیخت و به صورت آمیزه‌ای از تمام آنها در آمد. از نظر من تمام این مریبان فرانسوی و سوئوسی خود در دوران کودکی از بسیاری از اشعار، متون، کتب و نیز صرف افعال بهره چندانی نبرده بودند. مرکز ثقل افکار آنها در اثر خواندن کتب تحریف شده محدود به ناپلئون و جنگ سال ۱۸۱۲ بود در مرحله بعد نیز گاه از ژاندارک یاد می‌کردند. علاوه بر این یک زن سوئوسی را به خاطر می‌آورم که پیرو مذهب کالوینی^(۲) بود.

من با اشتیاق و کنجکاوی بسیار سعی می‌کردم که از آنها در مورد فرانسه اطلاعاتی کسب کنم اما به جز اینکه آنجا سرزمین فوق‌العاده‌یی است چیز دیگری حاصل نمی‌شد. در مورد زنان فرانسوی به صحبت کردن زیاد و سریع آنها اهمیت داده می‌شد در حالی که در مورد زنان سوئوسی آشنایی‌شان با اشعار در مد نظر قرار می‌گرفت. این دختران فقیر با اعتقاد کامل به ستایش شخصیت‌های بزرگی چون هوگو، لامارتین، ناپلئون و مولیر... می‌پرداختند: یکشنبه‌ها به آنها اجازه داده می‌شد که به بازار بروند اما به هیچ وجه مجاز نبودند که با افراد غریبه ارتباط برقرار کنند.

یک جایی در ایل دو فرانس^(۳): خم‌های انگور، جاده‌های سفید، درختان صنوبر، صاحب تاکستانی (باغداری) با دخترانش برای ملاقات با مادر بزرگ عازم روئن^(۴) می‌شود در بازگشت متوجه می‌شود که همه چیز از دستگاه پرس انگور تا دیگر وسایل پلمپ شده‌اند. درها و انبارها - مهر و موم شده بودند. علت آن بود که مباشر سعی در پنهان کردن چند خم (شراب تازه) کرده بود تا به این ترتیب از پرداخت مالیات سر باز زند. ولی به دام افتاده بود. خانواده دچار مشکلات عدیده شد و مجبور به پرداخت جریمه نقدی بسیار سنگینی شد. به همین دلیل بنا بر قوانین سخت فرانسه به من مربی (معلمی) فرانسوی داده شد.

اما جشن‌های گارد حکومتی چه ارتباطی می‌توانست با من داشته باشد؟ زیبایی یکتواخت

1 - champs - Elysees

2 - Calvin کالوینیسیم از فرقه‌های مذهبی (مسیحی) است که جزو پروتستان‌ها به حساب این گروه با مراسم و آداب مذهبی کاتولیک‌ها مخالفت می‌ورزند.

3 - Ile - de - France

4 - Rouen

قشون پیاده نظام و سواره نظام، چهره‌های عبوس افراد گردان که با گام‌های تهدیدآمیز از میلیون‌نایا^(۱) که با سنگ‌های خاکستری گرانبه و مرمر پوشیده شده بود در حرکت بودند از آن جمله بود. تمام این رویای زیبای پترزبورگ سرابی بیش نبود. پوشش پرزرق و برقی که بر روی کمبورها و کاستی‌ها کشیده شده بود. اما در اطراف من شبح chaos = آشوب (هرج و مرج) یهودی‌گری شکل می‌گرفت. بی‌وطن، بی‌خانه، بی‌غذا، در هم ریختگی و آشفتگی در مأوایی تیره که من از آن پدید آمده بودم. جهانی غیرقابل اعتماد که از آن در هراس بودم و آگاهی چندانی از آن نداشتم. همواره از آن گریزان بودم و می‌گریختم.

این شبح به صورگونگون از درز خانه‌های سنگی ما در پترزبورگ به درون خانه رخنه می‌کرد. تهدید به تخریب می‌کرد. در اطاق‌ها به اشکال مختلف ظاهر می‌شد برای نمونه مانند (سرپوش) کلاه کپی، میهمانی از شهرستان یا schirlthakchm در کتب «سفر پیدایش» که هیچگاه خوانده نمی‌شدند زیرا آثار گوته و شیلر که در میان گرد و غبار رها شده بودند - و بالاخره به صورت تکه پاره‌های زرد و سیاه که در مناسک مذهبی بکار می‌رود.

ایام سال در روسیه با قدرت و سرخ‌گونه‌گی از روی ورق‌های تقویم غلتید و به پایان رسید. درخت‌های کریسمس، کفش‌های پاتیناز با پاشنه‌های فلزی ساخت فنلاند، ماه دسامبر، زنگوله‌های کوچک جهت تزئین برای زمان کارناوال و تعطیلات تابستان در یک خانه روستایی. اما اطراف ما را هاله‌ی chaos محو احاطه کرده بود - سال جدید در ماه سپتامبر، روزهای تعطیل غیرآشنا و عاری از هرگونه شادی با اسامی عجیب و غریب که گوش‌هایم را می‌آزرد. ژش هشنا^(۲)، و یوم کیپور^(۳).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1 - Millionnaja

2 - Rosch Haschana

عید سال نو یهودی

3 - Jom Kippur

مهمترین جشن و عید یهودیان، روز آشتی